

زندان برازجان



زندان برازجان در فرهنگ سیاسی قبل از انقلاب خود تاریخی ویژه دارد. اغلب مبارزان دهه ۴۰ خاطراتی از آن زندان یا زندانیان تبعیدی به آنجا دارند. سلاوک شاه برای از پا درآوردن مقاومت مبارزان و سخت گرفتن بر آنها و خانواده‌هایشان، آنها را به این زندان تبعید می‌کرد. دکتر محمد مهدی جعفری از جمله این مبارزان بود. ایشان در خاطرات خود خواندنی‌های بسیاری از این زندان دارند. او را همراه تنی چند از پیشکسوتان دیگر در هفتم آبان ۱۳۴۴ به برازجان تبعید کردند: «ساختمان دژ برازجان در اصل کاروانسرا بوده، و در اصطلاح به آن «شترخان» می‌گفتند. قبلاً محل عبور و مرور کاروان‌های مسافرتی راه بوشهر به شیراز بود. در درون این کاروانسرا شتر نگه می‌داشتند. همین شترخان‌ها را تعمیر کرده بودند و به صورت محل سکونت زندانیان درآورده بودند. سالن‌های بسیار درازی داشت که سکوهایی دو طرف آن ساخته بودند. زندانیان روی سکوها زندگی می‌کردند؛ به علت گرمای داخل دژ، که به مراتب از بیرون گرم‌تر بود، چند دستگاه پنکه سقفی نصب کرده بودند که کمی از گرما بکاهد.

آمدن ما به برازجان به طور کلی جو این شهر را عوض کرد. یعنی مردم برازجان تا آن موقع آنچه در ذهن‌شان از زندانیان دژ بود، همان توده‌ای‌ها بود. آقای تقی کی‌منش روزی در زندان به من گفت: بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، من سروان ارتش بودم. اعضا و هواداران حزب توده را که گرفته بودند، غیر از کادر افسری که هنوز لو نرفته بودند، آنها را به جزیره خارک تبعید کرده بودند. چون شکایت‌های فراوانی از بدی وضع تبعیدیان خارک می‌رسید، ارتش به من ماموریت داد که بروم به جزیره خارک و اوضاع را بررسی کنم و اگر آنجا مناسب نیست، به جای دیگری منتقل‌شان کنم. من هم رفتم به خارک. دوستان و سران حزب توده که ارتشی نبودند در خارک مرا شناختند، اما به روی خودشان نیاوردند. من هم فوراً گزارش دادم که خارک اصلاً جای زندگی نیست. همه را برای انتقال به شیراز با خودم به بوشهر آوردم. از بوشهر به برازجان حرکت کردیم.

در برازجان توقیفی داشتیم. در آن روزها کاروانسرای برازجان که هنوز به آن دژ نمی‌گفتند، به صورت پادگان در اختیار ارتش بود. مقداری از آن انبار دخانیات بود که در آن تنباکو انبار می‌کردند و بقیه هم از نظر اداری در اختیار ارتش بود. رفتم به کاروانسرا. رئیس پادگان مرا برای بازدید دعوت کرد. من هم به داخل رفتم و آنجا را بازدید کردم. یک سال بعد، یعنی در سال ۱۳۳۳، که سازمان افسری حزب لو رفت، مرا گرفتند و چند سال بعد به همان دژ تبعید کردند و از آن موقع تا امروز (۱۳۴۴) در اینجا هستم. اصلاً آن کاروانسرا را که به صورت دژ و زندان درآوردند، برای زندانی کردن افسران حزب توده و برخی از اعضای کوموله و حزب دموکرات آذربایجان بود. از این رو مردم برازجان اعتماد چندانی به این زندانیان نداشتند و با آنها ارتباط هم نداشتند. اما این ذهنیت با آمدن ما به برازجان عوض شود. آن موقع بود که مردم برازجان و نواحی اطراف فهمیدند که مبارزان علیه شاه فقط توده‌ای‌ها نیستند بلکه مسلمان‌ها هم هستند.

در بوشهر هم زندانی شدن ما انعکاس خوبی داشت. همچنین در شیراز و کازرون. در کازرون آقای دکتر طاهری نقش بسیار فعالی در گسترش این خبر داشت. در شیراز هم مرحوم آیت‌الله آقا شبح بهاءالدین محلاتی پیام‌هایی برای ما به برازجان می‌فرستاد. حتی گاهی پول یا میوه‌ای توسط ملاقات‌کنندگان برای ما می‌فرستاد. در خود برازجان هم آقای دکتر هاشمی که رئیس بهداری برازجان بود و از موسسان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شیراز بودند به ما کمک‌های زیادی می‌کردند. ایشان در انتقال اخبار مبارزاتی از زندان دژ به خارج و در سطح برازجان و جاهای دیگر بسیار موثر بودند. گاهی هم به ملاقات می‌آمدند.

سرکه‌فروش مبارز

«روز ۲۴ مهر ۱۳۴۵ سیدمصطفی میرباقری را از زندان شماره یک به اینجا (زندان) شماره ۴ (قصر) منتقل کرده‌ی. ایشان ساکن کوی نجف‌آباد است. سرکه‌فروش دوره‌گرد است، لذا به وی «سیدسرکه شیره‌ای» می‌گویند. در محل‌شان با مامور سازمان امنیت موسوم به استور دعوا کرده است. چهار نفر علیه او شهادت داده‌اند که به مقامات بالا توهین کرده است. او را به قزل قلعه بردند. بعد از یک روز به زندان موقت و سپس به زندان شماره یک قصر. در دادگاه اول به شش ماه حبس محکوم شد. بعد استشهادی به امضای ۹۰ نفر تنظیم کرده به دادگاه تجدیدنظر ارائه داده بود مبنی بر آنکه اهانت نکرده است. ولی رئیس دادگاه، سرلشکر مروسستی، گفته بود: شهادت یک نفر مامور بهتر از یک میلیون امضای شمام!

و او را به یک سال محکوم کرده است. ۹ ماه دیگر از حبس وی باقی است. در ۱۵ خرداد هم به جرم پخش اعلامیه گرفتار شده بود و برای اقرار گرفتن از وی او را در کلاتری ۱۴ به تیر بسته بودند و دو تیر هوایی شلیک کرده بودند و سپس با لوله، آب به رویش پاشیده بودند. باز هم اقرار نکرده بود. پس از مدتی آزادش کرده بودند.»

«**خاطرات دکتر سیدمحمد مهدی جعفری، همگام با آزادی، قاسم یاسینی، انتشارات، صحیفه خرد، چاپ ۱۳۸۹**

شما و تاریخ

ما تاریخی کهن داریم و به درازای آن از رنج‌ها و گنج‌های بیشتری نسبت به سایر ملت‌ها برخوردار شده‌ایم. گنجینه آثار باستانی ما سرمایه ملی غیرقابل تکرار و غیرقابل تولیدی است که در جای‌جای این سرزمین کهن به چشم می‌خورد، درحالی که چندان قدر آن ندانیم و از فرط وفور به چشم‌پا نیاید. از سوی دیگر گذشته پرمجاری ما مشحون از تجربیاتی است که خود چراغی برای ساخت آینده است. اما در این زمینه هم ما نیازمند تلاش بیشتری هستیم. مرور گذشته‌ها و رنج‌هایی که پدران ما کشیدند بی‌تردید می‌تواند ما را در حل مشکلات جاری و آینده یاری رساند.

از این رو صفحه تاریخ گرچه مربوط به گذشته است اما بی‌مناسبت با امروز و فردا نیست. ما در سطح ملی نیازمند بازنگری و بازبینی گذشته‌ای هستیم که بر پایه آن باید بناهای تازه را بنیاد نهیم. از این رو صفحه تاریخ به روی همه هموطنان گشوده است تا از تجارب و مطالعات و پژوهش‌های تاریخی شما بهره‌مند شود. طبیعی است نسبت به گذشته نیز نظرگاه‌های متفاوت و گاه متضادی وجود داشته باشد و بی‌گمان در آن زمینه امکان گفت‌وگو و تبادل نظر بیشتر از سایر مسائل فراهم است.

مطالب خود را می‌توانید به این ای‌میل ارسال کنید: safhetarikh@gmail.com
منظر نظرات و انتقادات و آثار مستند شما هستیم.

تاریخ

۱۲ سال پنجم ■ شماره ۱۱۰۶ ■ یکشنبه ۱۶ آبان ۱۳۸۹

◀ دکتر بابک قزایی‌مقدم



مظفردین‌شاه پنجمین شاه قاجار پس از کشته شدن پدرش ناصرالدین‌شاه و بعد از نزدیک به ۴۰ سال ولیعهدی در سال ۱۲۷۵ هجری شمسی به سلطنت رسید. در یادداشت محرمانه مورخ ۱۸ فوریه ۱۸۹۵ نمایندگی فرانسه در تهران با موضوع وضعیت سلامتی ولیعهد (مظفردین‌میرزا) می‌خوانیم:

«ولیعهد ایران به بیماری نفرس مزمن مبتلاست. وی تقریباً دو بار در سال به طور مداوم یا هر چند گاه یک بار از درد مفاصل خود به حالت بسیار وخیمی رنج می‌برد…»

«ولیعهد ایران مختصر فربه و چاقی است و از سن واقعی‌اش که ۴۲ سال دارد، مس‌تن به نظر می‌رسد گفته می‌شود چند سالی است که به لحاظ روحی و هم از نظر جسمانی ضعیف شده است.» این یادداشت حدود یک سال قبل از به تخت نشستن مظفردین‌شاه در مورد وضع سلامتی وی نگاشته شده است. در جایی دیگر از این نوشته می‌خوانیم:

«قلب وی به طور غیرعادی بزرگ است و به نظر می‌رسد که درجه سمت راست قلبش گشادتر است. ضربان قلب ولیعهد کم‌صدا، دور به دور و بدون سر و صدای غیرعادی است و… همچنین وی ظاهراً از درد کلیه‌ها و سنگ کلیه نیز رنج می‌برده است.»^۱

پس از کشته شدن ناصرالدین‌شاه در ذیقعدة ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۲۷۵ هجری شمسی) توسط میرزا رضای کرمانی در حرم حضرت عبدالعظیم، مظفردین‌میرزا از تبریز پایتخت ولیعهدهای قاجار سریعاً به تهران حرکت می‌کند و ۴۰ روز بعد از کشته شدن ناصرالدین‌شاه در اسارت بادگیر تاجگذاری می‌کند. مسوولیت پزشکی و درمانی مظفردین‌شاه در اکثر دوران ۱۰ساله سلطنت وی برعهده دکتر اشنادیر^۲ فرانسوی بوده است. وی دارای دکترای طب از دانشکده پزشکی پاریس (در سال ۱۸۷۳)



شکاف‌های درون مشروطه‌خواهان

داستان انقلاب مشروطیت همچنان حکایت تازه و پرمناهی است که نیاز به بازخوانی و تعمق و تامل دارد. مشروطیت از شروع حماسی‌اش تا پایان غم‌انگیزش آینه عبرتی برای ایرانیانی است که کمتر از تجارب تاریخی می‌آموزند. این پرسش که چگونه انقلابی با آن همه آرمان‌های بلند به دیکتاتوری پهلوی انجامید و بار دیگر ملت هزینه‌های فراوان پرداخت تا روزنه‌ای به سوی آزادی و قانون و عدالت بیابد، هنوز نیازمند پاسخ‌های جامع‌تری است. سرنوشت نامطلوب انقلاب مشروطه ابعاد مختلفی دارد.

یکی از آن ابعاد درگیری و اختلاف میان نیروهای سیاسی مشروطه‌خواه بعد از برکناری محمدعلی‌شاه است. فضای این دوران را از زبان شهیرای بهبهانی نواده سیدعبدالله بهبهانی بخوانید.^۱

اعتدالیون از نظر تشکیلاتی و سازماندهی نسبت به رقیب خود دموکرات‌ها ضعیف‌تر بودند و در حقیقت نه حزبی بودند و نه تشکیلاتی. آنان دسته‌ای از افراد وابسته به اقشار مختلف بودند که بیشتر از نظر جامعه‌شناختی به بخش سنتی جامعه تعلق داشت، گرچه روشنفکرانی تجددطلب نیز در میان آنان وجود داشت. آنان عقیده خود را مبنی بر منفک نبودن دین از سیاست و به معنی دیگر مشروطه‌ای مبتنی بر شرع و عرف و عرف و شرع را به صورت شعار حزبی در قالب مرامنامه حزبی عنوان نکردند. به سخن دیگر، آنان هیچ‌گاه به طور مستقیم به این طرز تفکر اشاره نکرده و از آن سخنی به میان نیاوردند بلکه به دلیل همان وابستگی‌های اجتماعی اصولاً امتزاج عرفیات و شرعیات را یک اصل پذیرفته‌شده می‌پنداشتند.

در مقابل عقیده اعتدالیون، گروه دموکرات‌ها معتقد به جدایی دین از سیاست بودند. آنان چه از نظر حزبی و چه از نظر تشکیلاتی بسیار منظم و منسجم‌تر از گروه مقابل بوده و تز خود را به عنوان یکی از موارد مرامنامه حزبی، تبیین،

مروری بر پرونده محرمانه بیماری‌های مظفردین‌شاه

شاه بیمار

میرزا) خودکامه‌اش، ایرانیان توانستند تا گراس پاریس (سال ۱۸۷۹) بوده است. پس از آن به عنوان پزشک وزارت جنگ مشغول به کار شد تا اینکه از سال ۱۸۹۳ موفق به اخذ مقام پزشکی دربار ایران می‌شود. بر اساس اسناد بایگانی وزارت خارجه فرانسه در پاریس و پرونده شخصی دکتر اشنادیر در وزارت جنگ، این پزشک به صورت مداوم و مستمر گزارش‌های کاملی از وضعیت مظفردین‌شاه به دو وزارتخانه متبوع خود می‌داده است.

ظاهرا مظفردین‌شاه تا حدود دو سال قبل از مرگش وضعیت وخیمی نداشته است.

وی در سال‌های ۱۳۱۸ هجری قمری (۱۹۰۰ میلادی)، ۱۳۲۰ هجری قمری (۱۹۰۲ میلادی) و ۱۳۲۳ هجری قمری (۱۹۰۵ میلادی) به اروپا سفر کرد و در مجموع تقریباً اکثر مکان‌های دیدنی این قاره از روسیه گرفته تا انگلستان، فرانسه، ایتالیا، عثمانی و… را برای ماه‌های نسبتاً طولانی سیاحت کرده و در هر کدام از این سفرها، هزینه‌های هنگفتی به دوش مردم تحمیل می‌شود.

پاولی^۲ مامور مخصوص وزارت کشور فرانسه برای پذیرایی شاهان ایران در فرانسه، مظفردین‌شاه را این گونه توصیف می‌کند: «… این پادشاه در حقیقت طفلی مسن بود. از یک طرف هیکل درشت و سبیل‌های پرپشت و چشمان گرد پر از مهر، شکم گنده و چاقی ظاهر او جلب توجه می‌کرد و از طرفی دیگر فکری کهنه‌پرست و هوشی ضعیف داشت…»^۳ به‌رغم سفرهای پرخرج و ریخت و پاش‌های فراوان، شاید بتوان گفت در طول ۱۰ سال سلطنت وی تا حدودی فضایی سیاسی کشور باز شد. به‌رغم وجود بعضی صدراعظم‌های مستبد و ولیعهد (محمدعلی



آن برده نشده بود، تصحیح کند و پنج روز قبل از درگذشتش فرمان مشروطه را امضا کرد. همچنین سه ماه قبل از مرگش، با وجود کسالت فراوان، شخصاً در مجلس شورای ملی حضور پیدا کرد و مجدداً آن را افتتاح کرد. به این ترتیب مجلسی که اولین بار توسط ناصرالدین‌شاه تحت عنوان «شورای دولتی» تصویب شد، در سیزدهم مردادماه ۱۲۸۵ هجری شمسی به مجلس شورای ملی تبدیل شد. در دی‌ماه ۱۲۸۵ هجری شمسی روزنامه‌ها خبر درگذشت مظفردین‌شاه را منتشر کردند. هنگام مرگ، وی ۵۴ سال داشت. می‌گویند وقتی وی امضای خود را پای فرمان مشروطه گذاشت، گفت: «حالا دیگر به آسودگی می‌برم.»

پی‌نوشت‌ها:

۱- پرونده محرمانه بیماری‌های مظفردین‌شاه نوشته دکتر عطا آیتی، (مسوول و مدیر تحریریه شرق و اروپا به زبان فرانسوی)، شماره سوم مجله مطالعات ایرانی چاپ خارج از کشور

۲- ژان اتین ژوستین اشنادیر

3-Xavier Paoli

۴- تاریخ معاصر ایران، تالیف حسن بندی، چاپ انتشارات دانشسرای عالی، شماره ۴۳، سال ۱۳۵۰

.....

چنانچه آنان عقاید خود را بهترین راه برای سعادت کشور تصور می‌کردند. در این میان و با شرایط اجتماعی سیاسی جامعه، پس از استقرار نظام مشروطه و بعد از خلع محمدعلی‌شاه و افتتاح مجدد مجلس، بهترین فرصت برای آنان مهیا شده بود.

آنان دو واقعیت را نادیده گرفته بودند؛ اول، بی‌توجهی و نادیده انگاشتن باور عمومی و روحیات جامعه‌ای که قصد اداره آن را داشتند. دوم آنکه فراموش کردند جامعه ایران- و به خصوص تهران- با تمام اشتیاقش برای تغییر مناسبات سیاسی اینک پس از گذشت زمانی طولانی و تحمل شورش و انقلاب، به تنها چیزی که نیاز داشت، این احساس بود که کشور به سوی آرامش و امنیت قدم بردارد.

مردم تمامی هیجانات مشروطه اول را پشت سر گذاشته بودند و در زمانی که کار را پایان یافته می‌دانستند با یورش دربار مواجه شدند و دو سال استبداد محمدعلی‌شاهی را تحمل کرده بودند، پس از آن با همت خود بر این ناملامیات نیز چیره شده و اینک با تغییر پادشاه، استقرار مجلس و تشکیل دولت قانونی اولین توقع‌شان قدم گذاشتن در جاده امنیت و آرامش بود. به همین دلیل نیز به زودی از این مبلغان دموکراسی روی گردانه یا به گروه مقابل پیوسته یا در وادی بی‌تفاوتی فروافتادند. بی‌جهت نیست که اکثر صاحب‌نظران، ستاره حزب دموکرات را رو به افول دانسته و معتقدند این گروه به سرعت محبوبیت خود را از دست داد. در یک جمله رفتار سیاسی آنان این گونه تحلیل شد.

«فراطیون، رفتاری پیش گرفتند ماورای تندروی، دور از هوشمندی و مغایر واقعیات سیاسی.»^۳

پی‌نوشت‌ها:.....

۱- شهیرای بهبهانی، زندگی سیاسی سیدعبدالله بهبهانی، انتشارات امید فردا، ص ۶۴۸

۲- ایدنولوژی نهضت مشروطیت ایران، مجلس اول و بحران آزادی، ص ۱۴۰

۳- فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، ص ۱۵۲